

کودک، ادبیات و آرمان‌گرایی

سخنی دربارهٔ ادبیات کودکان و نوجوانان

محمود حکیمی

عنوان کتاب: سخنی دربارهٔ ادبیات کودکان و

نوجوانان

نویسنده: محمود حکیمی

ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

نوبت چاپ: دوم - ۱۳۶۰

شمارگان: ۱۰۰۰۰ جلد

تعداد صفحات: ۱۷۶ صفحه

بها: ۱۱۰ تومان

O محسن هجری

این است که جایگاه آرمان‌گرایی در ادبیات کودک، چگونه تعریف می‌شود و چه نسبتی را می‌توان میان آرمان‌مولف و نیاز مخاطب در چارچوب متن تعریف کرد؟ به ویژه آن که در یک مناقشهٔ ریشه‌دار تاریخی، دیدگاه‌های دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند. دیدگاه نخست، متعلق به کسانی است که ادبیات کودک را جایگاه مناسبی برای انتقال حس آرمانخواهی به کودک دانسته‌اند و چه بسا دغدغه‌های بزرگسالانهٔ خود را به دلیل محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، به زبان کودک بیان کرده‌اند، هر چند بر سر این که کودک تا چه اندازه چنین پیام‌هایی را دریافت کرده است، مناقشه وجود دارد. این گروه، بیشتر با رویکردی تعلیمی، در صدد آموختن آرمان‌ها به کودک بوده‌اند.

در سوی دیگر، مخالفان این سرمشوق قرار داشته‌اند که با تکیه به یافته‌های روان‌شناسی، دنیای کودک را بیگانه با مفاهیم آرمانی دیده‌اند و کشانده‌شدن پای آرمان‌ها را به ادبیات کودک، مترادف ایدئولوژیک کردن ادبیات کودک تلقی کرده‌اند.

با این حال، این تلقی که با انتقال آرمان‌ها به کودکان، آن‌ها شخصیتی متعالی خواهند یافت، می‌تواند مبتنی بر این توصیهٔ افلاطون باشد که: «اولین و مؤکدترین فرمان خداوند به زمامداران، این است که مراقب کودکان باشند» و توجه داشتن به این نکته که باید گوهر درونی کودک را پاس

مصلحت فردی خود را در مصلحت جمعی جست‌وجو کنند و چنین کسانی را قابل اعتمادترین افراد برای مسئولیت‌پذیری در آرمان شهر می‌بیند. افلاطون می‌گوید: «انسان علاقه‌مند چیزی است که آن را دوست بدارد... هم چنین، انسان چیزی را دوست می‌دارد که مصلحت آن را با مصلحت خویش یکسان بداند، یعنی رونق آن را رونق خود و شکست آن را شکست خویش بیندارد. پس باید نگاهبانان را از میان کسانی انتخاب کنیم که علاقه‌مند بودن آنان به مصالح کشور به ثبوت رسیده باشد و مشاهده نموده باشیم که مادام‌العمر به آن چه در صلاح کشور است، عمل می‌کنند و به هیچ قیمت، کاری نمی‌کنند که مخالفت با مصلحت عامه باشد.»

با این مقدمه، می‌توان گفت که تعبیر مورد نظر این نوشتار، از واژهٔ «آرمان»، جست و جوی امر مطلوبی (ideal) است که نه تنها مصلحت فرد، بلکه مصلحت جامعه را نیز در بر دارد و فراتر از اشتیاق‌ها و آرزوهای کاملاً شخصی است. از این جنبه، می‌توان موضوع آرمان‌گرایی را مقوله‌هایی چون عدالت، آزادی، آگاهی عمومی، همبستگی اجتماعی، محبت متقابل و نوع دوستی و... تلقی کرد که علاوه بر مصلحت فرد، متضمن مصالح اجتماعی نیز هست.

با این مقدمه، در تعریف رابطهٔ ادبیات کودک و آرمان‌گرایی، نخستین پرسشی که شکل می‌گیرد،

واژهٔ آرمان، در ابتدایی‌ترین معنای لغوی خود در زبان فارسی، معادل «آرزو، امید و حسرت گرفته شده است^۱ که به نوعی می‌توان آن را معادل واژه‌های Desire و Longing در زبان انگلیسی^۲ فرض کرد. با آن که چنین تعبیری از واژهٔ «آرمان»، در وجه ایجابی، بر مفهوم امید و آرزوی داشتن چیزی و در وجه سلبی، بر حسرت خوردن بر کاستی‌ها دلالت می‌کند، اما چنین معنایی به خوبی نمی‌تواند مفهوم فلسفی «آرمان» را در نظام معرفت‌شناختی پوشش دهد. زیرا آن چه در شرایط کنونی بر مفهوم «آرمان» بار می‌شود، آرزویی نظام‌مند است که اندیشه‌ای مشخص از آن حمایت می‌کند و قابلیت آن را دارد که هیات جمعی به خود بگیرد و حتی جهان شمول شود، تا آن جا که در عالی‌ترین شکل خود، مفهوم مدینهٔ فاضله یا شهر ایده آل یا آرمان شهر (Utopia) را پدید آورد.

افلاطون می‌گوید: «ما به عقیدهٔ خود شهر سعادت‌مندی را تاسیس می‌کنیم و قصد تبعیض نداریم، یعنی نمی‌خواهیم عدهٔ معدودی از اهالی آن را نیکبخت‌سازیم، بلکه در صدد تأمین سعادت همهٔ شهر هستیم... در یک چنین شهری یقیناً عدالت به بهترین وجه حکمفرما خواهد بود.»

افلاطون در آرمان شهر خود، مصالح فردی را در راستای مصالح اجتماعی تعریف می‌کند و ایده‌آل‌ترین حالت را آن می‌داند که اشخاص،

داشت و او را به سوی اهداف متعالی رهنمون شد. کتاب «سخنی درباره ادبیات کودکان و نوجوانان»، با چنین خمیر مایه‌ای، مجموعه دیدگاه‌های نویسنده با سابقه و پرتلاش ادبیات کودک، یعنی محمود حکیمی است که در دهه پنجاه مطرح شده و در اواخر این دهه، شکل غایی خود را پیدا کرده است.

نویسنده، در مقدمه این کتاب می‌گوید: «در نوروز ۱۳۵۴ در شهر قم سمیناری تشکیل شده بود به نام تربیت حس دینی در کودکان و در آن، بحث ادبیات کودکان و نوجوانان را بر عهده من گذاشته بودند.

در آن زمان آگاهی‌های من از مسائل ادبیات و تعلیم و تربیت از مطالعه رمان‌های ادبی و بررسی چند کتاب ویژه کودکان و مطالعه چند کتاب انگلیسی تجاوز نمی‌کرد، اما من در آن سخنرانی

اساسی محتوای کتاب کرد. اکنون پس از حذف مطالب بسیار چاپ اول و افزودن مطالب جدید به آن، باز هم کتاب را بی‌نقص نمی‌دانم. من اکنون به این حقیقت واقف گشته‌ام که ادبیات کودکان، قلمرویی بس وسیع است و پذیرش و امعان نظر در هر پیشنهاد و انتقادی، شرط اصلی رسیدن به کمال در این زمینه است.»

کتاب «سخنی درباره ادبیات کودکان و نوجوانان»، در چند فصل، تحت عناوین ادبیات و جامعه، ادبیات کودکان و نوجوانان، ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران، ادبیات کودکان و فرهنگ اسلامی، انواع ادبیات کودکان، نیازهای اساسی و مشترک کودکان، ادبیات کودکان و نوجوانان بعد از انقلاب اسلامی، شیوه درست ارزیابی کتاب‌های کودکان و نوجوانان و سخنی درباره کتاب‌های ویژه کودکان و نوجوانان شکل گرفته است.

آرمان‌های دینی، اخلاقی، انقلابی، انسانی و اجتماعی در چارچوب متون ویژه کودک، رویکردی فراعصری و فراالواری بوده است و دست کم، می‌توان به این نکته اشاره کرد که در هر برهه که به هر دلیلی مطرح کردن آرمان‌ها در قالب‌های دیگر میسر نمی‌شده، زبان کودک ابزاری برای بیان آن‌ها بوده است. با این حال، صرف نظر از رویکرد ابزاری به ادبیات کودک، نمی‌توان از انگیزه تعلیم و تربیت کودک و نوجوان در پاره‌ای از اقبال‌کنندگان به ادبیات کودک، چشم پوشی کرد. زیرا گروه اخیر بر این باور بوده‌اند که کودک، هم چون «بومی سفید»، مهبای تصویرگری بزرگ‌ترها، از جمله والدین و مربیان است.

آن گونه که از عبارات حکیمی در کتاب یادشده بر می‌آید، رویکرد تعلیمی در ادبیات کودک، دایره‌ای وسیع‌تر از تعلیم و تربیت به معنای روان‌شناسانه آن پیدا می‌کند و صرفاً آموزش یک رشته الگوهای رفتاری و اخلاقی متناسب با نیازهای روزمره کودک مد نظر قرار نمی‌گیرد، بلکه انتقال آرمان‌های اخلاقی و دینی به کودک، در دستور کار ادبیات کودک قرار می‌گیرد تا گونه‌ای کادرسازی و تربیت نیروهای مورد نیاز یک جامعه آرمانی محقق شود. او در تعریفی عام از کارکرد ادبیات می‌گوید:

«آثار ادبی ارزشمند می‌توانند با آموزش غیرمستقیم دگرگونی‌های عظیم روحی و اخلاقی در ملت‌ها به وجود آورند و آنان را به سوی انسان‌دوستی، محبت، ایثار و مبارزه با ظلم و دروغ و ریاکاری سوق دهند.» (ص ۱۱)

با این حال، حکیمی تأکید می‌کند که به سبک انقلابیون چپ‌گرا، برای ادبیات، تنها کارکرد انتقادی نسبت به نظام مسلط اجتماعی قائل نیست، بلکه بر این اعتقاد است که نویسنده باید راه‌حل‌های اصولی خود را به مخاطب ارائه دهد. او می‌گوید:

«داستان نویس اگر فقط از فساد و تباهی جامعه انتقاد کند، اما راه نشان ندهد و اگر هم نشان دهد، راه‌حل‌های بدون اعتقاد به خدا پیش پای افراد جامعه بگذارد، مصیبت دیگری را به وجود خواهد آورد. راه‌حل‌های بدون اعتقاد به خدا، سرانجام به نفی ارزش‌های انسانی و مثله کردن شخصیت انسانی منجر می‌شود. نویسنده داستان با نقشی که در تغییر اندیشه انسان‌ها دارد، برای ایجاد یک جامعه انسانی باید مبلغ آرمان اسلامی باشد.» (صص ۱۷ و ۱۸)

بر این اساس، آرمان‌گرایی در نزد حکیمی، تخصیص می‌خورد و در شکل آرمان‌های الهی جلوه می‌کند. گویا او در واکنش به دگرگونی‌های فکری آن مقطع که میان نیروهای مذهبی و روشنفکران مارکسیست در جریان بوده است،



عکس از نیکلاس نیکسون

در تعریف رابطه ادبیات کودک و آرمان‌گرایی، نخستین پرسشی که شکل می‌گیرد، این است که جایگاه آرمان‌گرایی در ادبیات کودک، چگونه تعریف می‌شود و چه نسبتی را می‌توان میان آرمان‌مولف و نیاز مخاطب در چارچوب متن تعریف کرد؟

در یک ارزیابی صوری و اجمالی، می‌توان این کتاب را انعکاسی از روح آرمان‌گرایانه‌ای دانست که در دهه‌های پنجاه و شصت، بر جامعه ایران حاکم بوده است و به عبارتی، می‌توان آن را تابعی از شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوران دانست. اما از منظری دیگر، تلاش برای پیگیری

بدون توجه مباحثی را مطرح کردم که در آن زمان در حوزه تخصص و شناخت من نبود. چند ماه بعد متن آن سخنرانی به عنوان «سخنی درباره ادبیات کودکان و نوجوانان» منتشر شد. پس از انتشار این کتاب، تذکر برداران و خواهران و متخصصان مسائل تربیتی، مرا متوجه نقایص و کمبودهای

تلاش می‌کند تا مرز مشخصی میان اندیشه خود و مارکسیست‌ها ترسیم کند تا به تعبیر او، تجربه ناموفق آرمان‌گرایان غیر مذهبی در ایران تکرار نشود.

«داستایوسکی و نویسندگان دیگری چون سالتیکوف سچدرین، فضاحت‌های جامعه تزاری را نشان دادند. مردم روسیه با خواندن آن آثار بیدار شدند و اساس دنیای کهن را در هم ریختند، اما باید پرسید که چه چیز تازه‌ای بر روی خرابه‌ها بنا کردند؟ متأسفانه، جامعه جدیدی که بر روی

که تنها فروپاشی نظام‌های ظالمانه پیشین نمی‌تواند مد نظر قرار گیرد، بلکه مهم نظامی است که در پی آن بر مسند حکومت قرار می‌گیرد. ملاک قرار گرفتن تجربه‌های تاریخی و اجتماعی در چگونگی الگوهای داستان‌نویسی، نشان می‌دهد که بیش از کارکردهای هنری و زیباشناختی، کارکرد اجتماعی ادبیات برای حکیمی در اولویت قرار دارد.

«هدف نویسنده در گشودن رازها و عقده‌ها و شرح انحطاط جامعه، اگر ایجاد جامعه‌ای بر اساس

حکیمی هم چون مرحوم مطهری، به این موضوع نمی‌پردازد که چگونه علی‌رغم حضور مفهوم خداوند در جامعه قرون وسطا یا علی‌رغم حضور جدی اعتقادات دینی در جامعه اسرائیل، پدیده‌هایی شکل گرفته‌اند که به تعبیر حکیمی، پیامد آن نفی ارزش‌های انسانی بوده است؟



فضیلت و اخلاق باشد، خدمتی بزرگ و اگر تنها انتقاد صرف باشد، داستان نویسی رسالت خویش را به پایان نرسانده است.» (ص ۱۷)

با چنین پیش زمینه‌ای است که حکیمی، به تعریف کارکرد ادبیات کودک و نوجوان می‌پردازد و آن را بخشی از کل ادبیات یک ملت فرض می‌کند؛ با این تفاوت که در حیطه ادبیات کودک، مجموعه آثار و نوشته‌ها، ساده و قابل فهم است که بدون آموزش مستقیم، سطح دانش فرهنگی و اجتماعی کودکان را بالا می‌برد و ذوق و استعداد آن‌ها را پرورش می‌دهد. از این رو، به نظر می‌رسد صرف‌نظر از زبان متفاوتی که در ادبیات کودک به کار گرفته می‌شود، از دیدگاه این نویسنده، مضمون‌های آرمان‌گرایانه در دو حوزه ادبیات کودک و بزرگسال، تفاوت معناداری پیدا نمی‌کنند.

از آن جا که حکیمی کارکرد آرمان‌های الهی را صرفاً در حوزه فردی ارزیابی نمی‌کند و به طور عمده برای آن‌ها کارکردی اجتماعی قائل می‌شود، می‌توان این گونه تلقی کرد که او آرمان‌گرایی در ادبیات کودک را زیر مجموعه‌ای از نیازهای جامعه به پرورش نیروهای آرمان‌خواه می‌بیند. او می‌گوید:

«نویسنده داستان با نقشی که در تغییر اندیشه انسان‌ها دارد، برای ایجاد یک جامعه انسانی، باید مبلغ آرمان اسلامی باشد، یعنی آن آرمانی که خدایش فرمود: «ولقد کرمانا بنی آدم.» (ص ۱۸) تلقی حکیمی از آرمان اسلامی که آن را مترادف کرامت انسانی قرار می‌دهد، به نظریه او صیغه‌ای فلسفی می‌بخشد. او در جای دیگر می‌گوید: «راه حل‌های بدون اعتقاد به خدا، سرانجام به نفی ارزش‌های انسانی و مثله کردن شخصیت انسانی منجر می‌شود. اردوگاه‌های روسیه تزاری و آلمان هیتلری و روسیه کمونیستی، گویای این حقیقت است.» (ص ۱۸)

با این حال، حکیمی هم چون مرحوم مطهری،^۵ به این موضوع نمی‌پردازد که چگونه علی‌رغم حضور مفهوم خداوند در جامعه قرون وسطا یا علی‌رغم حضور جدی اعتقادات دینی در جامعه اسرائیل، پدیده‌هایی شکل گرفته‌اند که به تعبیر حکیمی، پیامد آن نفی ارزش‌های انسانی بوده است؟

بر اساس آن چه گفته شد، دو محور اصلی را می‌توان در این کتاب، به تفکیک مورد ارزیابی قرار داد. نخست، لزوم توجه به آرمان‌ها در ادبیات کودک و دوم، بازتاب‌های اجتماعی ادبیات کودک و نقشی که می‌تواند در رشد و پرورش کودکان و نوجوانان ایفا کند. به نظر می‌رسد که تلقی حکیمی از کارکرد ادبیات کودک، بیش از آن که در دایره فعالیت‌های هنری و ادبی با رویکردی زیبایی‌شناختی قرار گیرد، نوعی عمل اجتماعی را به یاد می‌آورد. بر این اساس، شاید بتوان تعریفی را که میشل زرافا، در توصیف جایگاه رمان در روند تحولات اجتماعی مطرح می‌کند، به نوعی در مورد تلقی حکیمی از کارکرد اجتماعی ادبیات کودک، صادق دانست. زرافا می‌گوید:

«رمان الگوهایی برای زندگی، اخلاقیات و احساسات بخش‌های مختلف جامعه پیشنهاد می‌کند و این که در انجام این کار، سبب‌های آنان را نیز ثبت می‌کند.»^۶ حکیمی نیز با اشاره به دستاوردهای ادبی اروپا می‌گوید:

«تاثیر این داستان‌ها در اجتماع زیاد بود؛ آن‌چنان که در فروریختن نظام‌های ضد انسانی نقش بسیار مهم داشتند. در روسیه و اروپا، نویسندگان بزرگ، اساس دنیای کهن را در هم

خرابه‌ها ساخته شد، کاملاً وجود خدا را منکر بود و این نیز فاجعه بود و نتیجه آن شد که تقریباً صد سال پس از انتشار کتاب «خاطرات خانه اموات»، در انتقاد از بنیادهای روسیه تزاری، نویسنده‌ای دیگر به نام سولژنیتسین، در قلب جامعه‌ای که ادعا می‌کرد بر روی خرابه‌های دنیای کهن، دنیای جدید بنا کرده است... داستان «یک روز در زندگی ایوان وینسوویچ شوخوف» را منتشر ساخت. این داستان نیز که حاصل تجربیات سولژنیتسین در بازداشتگاه روسیه استالینی بود در واقع ادعانه‌ای بود علیه جامعه‌ای که خدا را از زندگی حذف کرده بود و ادعانه‌ای بود علیه ایدئولوژی که خود را نجات‌دهنده بشریت می‌دانست.» (ص ۱۷)

حکیمی از جایگزینی استالینیسم، بعد از استبداد حکومت تزاری، این گونه نتیجه می‌گیرد



حکیمی تاکید می کند که به سبک انقلابیون چپ‌گرا، برای ادبیات، تنها کارکرد انتقادی نسبت به نظام مسلط اجتماعی قائل نیست، بلکه بر این اعتقاد است که نویسندگان باید راه حل‌های اصولی خود را به مخاطب ارائه دهند.

می‌شود که بلافاصله به اشیا و امور محیط زندگی محدود او ارتباط می‌یابد و نویسنده اگر می‌خواهد چیزی را در بیرون از این دایره محدود برای کودک تصویر کند، می‌داند (یا باید بداند) که چگونه از همان کلمه‌ها و مفاهیم دایره محدود مایه بگیرد، زیرا که برای کودک نمی‌توان در آن واحد هم چیزی ناشناخته ارائه داد و هم در این ارائه از کلمات و ترکیبات تازه و دشوار استفاده کرد که در این صورت، کودک ناگزیر است با ابزارهایی ناشناخته، به کشف چیزی ناشناخته بپردازد و این یا محال است یا گیج کننده یا گمراه کننده.» (ص ۹۳ و ۹۴)

حکیمی بعد از آن که با نقل قول از کیانوش، بر این موضوع صحه می‌گذارد که نوع مواجهه کودک با واقعیات متفاوت است، با تقسیم بندی نیاز کودک، به دو گروه مادی و روحی، با استناد به سخن یک نویسنده، بر این نکته تاکید می‌کند که تا به نیازهای مادی کودک پاسخ نگوئیم، سخن گفتن از پرورش اخلاقی و معنوی کودکان، فریبکاری ریاکارانه‌ای بیش نیست. با این حال، از دیدگاه او در شناخت نیازهای روحی کودکان و نوجوانان، نمی‌توان نیازهای بزرگسالان را در همه موارد معیار قرار داد. او می‌گوید: «دنیای کودکان و نوجوانان، عین دنیای ما نیست تا روا باشد که نیازهای آن‌ها را با نیاز خود بسنجیم.» (ص ۹۶)

توجه دقیق حکیمی به مرزبندی دنیای

آرمانگرایی در دو دنیای متفاوت با آن که در نظریه حکیمی، فراخواندن کودک به آرمان‌ها، امری ضروری به نظر می‌رسد، اما او از ویژگی‌های خاص کودک غافل نیست: «نویسنده کودک باید که فرهنگ الفاظ و معانی کودک را در سنین متفاوت بشناسد و از حدود آن آگاه باشد. او باید بداند که «ساده نوشتن» چیست و با «کودکانه نوشتن» چه تفاوت‌هایی دارد و باز به قول محمود کیانوش: کودک بیشتر با واقعیات و محسوسات رو به روست و هنوز مانند بزرگسالان، در دایره منتزعات در نیفتاده است. از کلمات و ترکیبات، انتظار معانی و مفاهیم صریح و عینی دارد. قوه تخیلش بسیار عمیق و وسیع است، اما اجزای متخیلاتش را از واقعیات و عینیات می‌گیرد. در قاموس او بیشتر کلمه‌هایی پیدا



ریختند... آثار ادبی ارزشمند می‌توانند با آموزش غیر مستقیم، دگرگونی‌های عظیم روحی و اخلاقی در ملت‌ها به وجود آورند.» (صص ۱۱ و ۱۴)

هم چنین، حکیمی با اشاره به نقش هانس کریستیان آندرسن، در پایه ریزی ادبیات نوین کودک و تاکید بر تأثیرپذیری او از شرایط اجتماعی می‌گوید: «در واقع داستان‌های آندرسن، آینه زمان اوست و زاینده تخیل انسانی است که طعم فقر و بدبختی را چشیده و با عقاید مذهبی خویش درآمیخته است و آن چه را که آفریده است، با قدرت به خواننده‌اش منتقل می‌کند.» (ص ۲۳)

بر اساس این مقدمات، می‌توان این گونه استنباط کرد که در اندیشه حکیمی مثلث جامعه، ادبیات و آرمان زاویه نگاه او را به کارکرد ادبیات کودک تنظیم می‌کند. گویا در نظر او، ادبیات کودک، ابزاری است که کودک و نوجوان را به سوی آرمان‌های اخلاقی و دینی سوق می‌دهد.

نسبت آرمان‌گرایی و رویکرد تعلیمی به ادبیات کودک

حکیمی می‌گوید: «پیدایش ادبیات کودک در ایران، به واسطه رواج نظریه‌های تعلیم و تربیت و به وجود آمدن این فکر و اندیشه بود که کودکان باید نوشته‌های خاص خودشان را داشته باشند.» (ص ۲۶)

صبحی مهندسی، مرتضی مطهری، جبار باغچه‌بان و صمد بهرنگی از جمله کسانی هستند که نویسنده، آن‌ها را واجد چنین نگاهی می‌داند. شاید عبارتی که در پی می‌آید، به خوبی ترسیم‌کننده رابطه آرمان‌گرایی و رویکرد تعلیمی، در نظریه حکیمی باشد:

«به تجربه دیده شده است که کودکان به کتاب‌های داستان و قصه بیش از هر کتاب دیگری دل می‌بندند، پدران و مادران و آموزگاران می‌توانند از این علاقه و اشتیاق حداکثر استفاده را بکنند، از طریق قصه‌ها و داستان‌های خوب است که کودک به بسیاری از ارزش‌های اخلاقی پی می‌برد. داستان‌ها می‌توانند به کودکان امیدواری، شجاعت، نועدوستی، جوانمردی، آزادگی و طرفداری از حق و حقیقت و استقامت و پایداری در مقابل زور و ستم بیاموزند.» (ص ۹۱)

بنابراین، می‌توان گفت که در اندیشه حکیمی، ادبیات کودک، ابزاری تعلیمی است که با آن کودک به سوی آرمان‌ها سوق داده می‌شود، اما این که برداشت کودک از آرمان‌های اخلاقی و انسانی، تا حدی با نوع تلقی بزرگسالان از این مقوله‌ها انطباق دارد، از آن چه گفته شد، قابل استنتاج نیست؛ به ویژه آن که نویسنده بر این اعتقاد است که کودک با مفاهیم و مصادیق، به گونه‌ای متفاوت ارتباط برقرار می‌کند.

کودکان و نوجوانان با دنیای بزرگسالان، این توقع را بر می‌انگیزد که او آرمان‌گرایی ویژه کودکان را تعریف کند و در عین حال، تفاوت‌های رویکردهای آرمان‌گرایانه در کودکان و بزرگسالان را برشمرد و به این پرسش‌ها پاسخ بدهد که: با توجه به رویکرد حسی و خیالی کودک با واقعیات پیرامونی، آرمان در اندیشه کودک چگونه پا می‌گیرد؟ آیا کودک نیز در جست و جوی آرمان شهر است؟ آیا کودک در فراگرد مبارزه با رذائل و زشتی‌هاست که آرمان‌ها را پی می‌گیرد و یا این که رویکرد او به آرمان‌ها، به طور بنیادین از منظری متفاوت شکل می‌گیرد و ربطی به مبارزه‌جویی‌های انقلابی ندارد؟

منشا آرمان‌گرایی در اندیشه کودک

حکیمی می‌گوید: «از مهر و محبت در میان افراد خانواده و از اعتماد و اطمینانی که از این روابط سالم خانوادگی ناشی می‌شود، نیروی معنوی و روحانی در انسان پدیدار می‌شود که به کمک آن می‌تواند در برابر خطرها و شکست‌ها پایداری کند. مطالعه کتاب‌هایی که شخصیت یا شخصیت‌های آن‌ها از چنین نیروی معنوی و روحانی برخوردارند، موجب می‌شود که کودکان به صفا و روشنی باطنی این افراد نیک نفس پی ببرند و دریابند که آن‌ها چگونه به کمک این نیروی معنوی و روحانی می‌توانند با بدی‌ها و پلیدی‌ها بجنگند و بر آن چیره شوند. این نیروی معنوی و روحانی، گاه به صورت ایمان مذهبی متجلی می‌گردد.» (ص ۹۶)

عواملی را که حکیمی، در جهت‌گیری کودک به سوی آرمان‌ها بر می‌شمرد، در مجموع بیش از آن که متکی بر ویژگی‌های درونی کودک باشد، مبتنی بر شرایط و محیطی است که کودک در آن قرار دارد. به عبارت ساده‌تر، اگر محیط کودک سالم و آرمان‌گرایانه باشد، او به سوی آرمان‌ها گرایش پیدا خواهد کرد. این نظریه، این پرسش را برمی‌انگیزد که با مفروض گرفتن نوع متفاوت مواجهه کودک با واقعیت، آیا او در برخورد با محیط آرمانی، تنها مانند یک بوم سفید نقش‌پذیر خواهد بود و آیا ما خواهیم توانست با اقتدار کامل، او را به سوی آرمان‌ها سوق دهیم یا این که تلقی متفاوت او از واقعیت، نوعی مقاومت در برابر آموزه‌ها و برخورد فعال را در او شکل می‌دهد؛ به گونه‌ای که بر اساس نیازهای خود، به جذب و دفع محیط و آموزش‌ها می‌پردازد؟

با توجه به آن که پیش‌تر گفته شد: «دنیای کودکان و نوجوانان عین دنیای ما نیست که نیازهای آن‌ها را با نیازهای خود بسنجیم.» (ص ۹۶)

در این صورت، چگونه می‌توان نتیجه گرفت که با حضور کودک در یک محیط سالم و آرمانی، او نیز به‌سان بزرگ‌ترها آرمان‌خواه می‌شود؟ و اگر

دنیای کودک را با دنیای بزرگسال متفاوت فرص کنیم، در آن صورت، چگونه خواهیم توانست منشأ واحدی برای آرمان‌خواهی کودک و بزرگسال قائل شویم؟ آیا در این جا می‌توان همان آموزه‌های ویژه بزرگسالان را - البته با تغییر گویش - سرمشق کودک قرار دهیم و در واقع، او را به آرمان بزرگ‌ترها دعوت کنیم؟

کودک و آرمان‌خواهی انتقادی

در پاسخ به پرسش‌هایی که مطرح شد، می‌توان با رجوع به نقل قول حکیمی از کیانوش،

مبتلا باشد. بسیاری از این آثار می‌توانند کلیدی برای شناخت منشأ آن گونه بیماری در جامعه و محیط باشند، اما کسانی که برای کودکان می‌نویسند، دیگر آزادی نویسنده‌گان ویژه بزرگسالان را ندارند... هدف (ادبیات کودکان) می‌تواند در پایین‌ترین درجه خود، سرگرم داشتن کودکان باشد و اگر از این درجه بالاتر رویم، هدف، آشنا کردن کودک با محیط طبیعی و اجتماعی زندگی او، مانوس و مالوف کردن او با پدیده‌های طبیعی و انسانی و گسترش دادن پهنه آگاهی او از جهان هستی خواهد بود. در همه این درجات از



می‌توان گفت که در اندیشه حکیمی، ادبیات کودک،

ابزاری تعلیمی است که با آن کودک به سوی آرمان‌ها

سوق داده می‌شود، اما این که برداشت کودک از آرمان‌های اخلاقی

و انسانی، تا چه حد با نوع تلقی بزرگسالان از این مقوله‌ها انطباق دارد،

از آن چه گفته شد، قابل استنتاج نیست

هدف نویسنده‌گی برای کودکان، به هیچ درجه‌ای نمی‌رسیم که بخواهیم کودک را به مشاهده آشفته‌گی‌ها و نابه‌سامانی‌های روان خود و داریم، او را در همدردی با خود که گم گشته و در مانده‌ایم، بگریانیم یا از او بخواهیم که به تصویر عارضه‌های روان ما بنگرد و ما را در شناخت دردهامان یاری

به تعریف مشخص‌تری از جنس آرمان‌گرایی کودک رسید:

«نویسنده‌ای که برای بزرگسالان قصه و داستان می‌نویسد، اغلب نابه‌سامانی‌ها، ناهنجاری‌ها و عارضه‌های اجتماعی را شرح می‌دهد و چه بسا که خود او نیز به بیماری روانی

آن چه حکیمی از کیانوش نقل می‌کند، می‌تواند این استنباط را به دست دهد که از دیدگاه حکیمی، آرمان‌گرایی کودک نمی‌تواند در چارچوب انتقاد از وضعیت موجود و در یک بستر مبارزاتی و ستیزه‌جویانه شکل بگیرد و به تعبیری، آرمان در نزد کودک، محصول تقابل دیالکتیکی حق و باطل نیست و نمی‌توان تضاد مفهوم خوب و بد در نزد کودک را معادل آن گرفت. در این صورت، ما در تعریف آرمان‌گرایی کودک، با موانع جدی‌تری رو به رو می‌شویم و پرسش‌های دیگری فراروی ما شکل می‌گیرد. نخست آن که کودک با چه حسی نیاز به آرمان‌ها را پاسخ می‌گوید و آیا اساساً او نیازی به آرمان‌ها پیدا می‌کند؟ دوم آن که اگر آرمان‌گرایی کودک را مفروض بگیریم، زاویهٔ پرداختن او به آرمان‌ها چه ویژگی‌هایی دارد؟

محبت، نقطه آغازین آرمان‌گرایی کودک

حکیمی می‌گوید: «هر فردی نیازمند است که دیگران را دوست داشته باشد و در نزد دیگران محبوب و مقبول واقع شود. این نیاز چنان شدید است که اگر در جهتی ارضا نشود و بی‌اثر بماند، به سوی دیگر روی می‌آورد. کودکان نیز از این اصل مستثنی نیستند. کودکی که خود را مقبول نمی‌داند، ممکن است که مهر و محبت خود را نثار سگ یا گربه آواره‌ای کند. کودک یا نوجوان، در میان همسالان خود دوستانی می‌خواهد، در میان افراد خانواده جایی دارد و باید احساس کند که این جای معین به او داده شده است...

اگر کودک خود را محبوب و مقبول بداند و احساس کند که افراد خانواده مهر و محبت او را می‌پذیرند، در وجود او نسبت به افراد بیرون از محدودهٔ خانواده نیز احساسات سالم و دوستانه‌ای پدید می‌آید.» (ص ۹۸)

در این جا حکیمی، از زاویهٔ دیگری به آرمان‌گرایی کودک می‌پردازد و آن را تابعی از مؤلفه‌های روانی فرض می‌کند؛ از این منظر که محبت متقابل، می‌تواند هم چون آرمان، او را به تکاپو وا دارد و حتی می‌تواند مشابهت‌هایی میان حس محبت خواهی کودک و بزرگسال یافت. اما پرسش این است که علاقهٔ کودک به جلب محبت دیگران و همین طور ابزار محبت او به اطرافیان، تا چه اندازه از مفهوم آرمانی همبستگی انسانی و نوع دوستی تبعیت می‌کند؟ و آیا کودک و نوجوان می‌تواند پذیرای این موضوع باشد که بدون هیچ گونه چشم داشتی، محبت خود را نثار دیگران کند؟ در این جا حکیمی همان روش شناخت پیشین خود را پی می‌گیرد و با اولویت دادن به شرایط پیرامونی کودک، این گونه نتیجه می‌گیرد که حس دوست داشتن کودک در یک خانواده با محبت شکوفا

می‌شود. در این صورت، باید به این پرسش پاسخ داد که اگر کودک از چنین روابطی در شکل ایده‌آلش محروم بود، چگونه می‌توان عشق و محبت انسانی را چونان آرمانی والا برای او مطرح ساخت؟

در پاسخ به این پرسش، حکیمی می‌گوید: «در هر دو حال، یعنی خواه زندگی خانوادگی برای کودک زمینهٔ خوبی از نظر اجتماعی فراهم آورده باشد و خواه این زمینه، زمینهٔ نامساعدی باشد، کتاب می‌تواند سودمند واقع شود.» (ص ۹۸)

بار سنگینی که حکیمی در این زمینه، بر دوش ادبیات کودک می‌گذارد، این پرسش را بر می‌انگیزد که مکانیزم و چگونگی این امر، در چه فراگردی محقق می‌شود و نیاز به چه لوازمی دارد؟ او چنین پاسخ می‌گوید:

«داستان‌هایی درباره زندگی حیوانات وحشی و رفتار آن‌ها در دفاع از جفت یا نوزادان یا از گروه خود و هم چنین داستان‌هایی که زندگی حیوانات اهلی و عشق و محبت آن‌ها را نسبت به هم‌نوعان خود یا وفاداری و حق‌شناسی آن‌ها را نسبت به انسان توصیف می‌کنند، بسیار جالب توجه‌اند.» (ص ۹۹)

رابطهٔ نیاز کودک به ایمنی و آرمان خواهی

با توجه به مطالبی که نقل شد، این پرسش به قوت خویش باقی است که آیا گرایش کودک به محبت و دوستی، تابعی از آرمان نوع دوستی است یا این که عوامل دیگری را باید در شکل گرفتن این حس دخیل شمرد؟ حکیمی با پرشمردن نیازهای روحی کودک در بخشی از کتاب، به نیاز کودک به ایمنی اشاره می‌کند:

«کودکان از دوران طفولیت، به شدت به احساس ایمنی نیاز دارند. در دوران یک تا سه سالگی، کودک دامن مادر را امن‌ترین جا می‌داند و هر زمان که کوچک‌ترین احساس خطری کند، به دامن مادر پناه می‌برد. از سه سالگی به بعد کودک، به تدریج به جمع و مقبول شدن در گروه علاقه‌مند می‌شود و تعلق و وابستگی به جمع، به او احساس امنیتی تازه می‌دهد. این احساس در کودک، نخست به صورت وابستگی به خانواده و خانه متجلی می‌شود و سپس گسترش می‌یابد و به صورت وابستگی به یک گروه، سرانجام به صورت تعلق به یک اجتماع و یک کشور تجلی می‌کند. در کشورهایی که نیروهای به اصطلاح امنیتی، شبانه به خانه‌ها حمله می‌کنند تا اشخاص مظنون را دستگیر کنند، کودکان این خانواده‌ها بیش از همه آسیب می‌بینند. عدم امنیت اجتماعی و قضایی، نه تنها بزرگسالان، بلکه کودکان و نوجوانان را به شدت دچار نگرانی و اضطراب می‌سازد. در کشورهایی که حکومت‌هایی فاشیستی بر سر کارند و همه اصول دموکراسی و آزادی زیر پا گذاشته

می‌شود و نیروهای فشار، هر گونه عملی را می‌توانند انجام دهند... زنان و مردان و کودکان را شدیداً دچار اضطراب و ناهنجاری‌های روانی می‌سازد.» (ص ۱۱۰)

اگر آن چه را حکیمی می‌گوید، مفروض بگیریم، در آن صورت، نیاز کودک به ایمنی روانی و رسیدن به احساس امنیت در دل یک جامعه، نوع رویکرد کودک را به آرمان‌ها تعریف خواهد کرد. در این صورت، آیا می‌توان متوقع بود که در فضایی آکنده از بی‌مهری‌ها، بی‌توجهی‌ها و طرد کردن و به تعبیر حکیمی فضای ناامن اجتماعی، ادبیات کودک منتقل‌کننده حس آرمان‌گرایی به کودک و نوجوان باشد؟ به ویژه آن که پیش از این نتیجه گرفتیم که آرمان‌گرایی کودک، تابعی از حس ستیزه‌جویانه او در قبال شرایط نخواهد بود و او آرمان‌گرایی خود را در بستر مبارزه پی نمی‌گیرد. بنابراین، نمی‌توان متوقع بود که ادبیات کودک با دستمایه قرار دادن بحران‌ها و مشکلات اجتماعی، ضرورت آرمان‌گرایی را به عنوان ابزاری برای مبارزه جا بیندازد. از طرف دیگر، حتی اگر شرایط خانوادگی و اجتماعی را مساعد فرض کنیم، باز هم نخواهیم توانست آموزه‌های بزرگسالان از آرمان‌خواهی را به کودکان منتقل کنیم. زیرا پیش از این، در تحلیل مفهوم آرمانی نوع دوستی، به این مشکل برخوردیم که زاویهٔ نگاه کودکان و نوجوانان، از بسیاری جنبه‌ها متفاوت از آن چیزی است که بزرگسالان آرمان‌گرا دنبال می‌کنند و شاید در وجه عمده‌ای، تنها با یک رشته مشابهت‌های لفظی مواجه باشیم. به طور مثال، اگر همان طور که حکیمی می‌گوید، گرایش کودک و نوجوان را به حضور در جامعه، ناشی از نیاز او به امنیت و مقبولیت بدانیم، در آن صورت، منطقی نخواهد بود که جمع‌گرایی کودک را مترادف آرمان سوسیالیسم فرض کنیم و به این گمان دچار شویم که او از همان موضعی به جامعه اهمیت می‌دهد که یک بزرگسال آرمان‌گرا! به علاوه، تلقی کودک از مقولهٔ آزادی، بسیار متفاوت از آن چیزی خواهد بود که در اندیشهٔ دموکراسی دنبال می‌شود. حتی اگر در مقطعی شاهد باشیم که کودکان و نوجوانان، در فراگرد مبارزهٔ سیاسی با بزرگسالان همراه می‌شوند، بیش از آن که تصور کنیم که آن‌ها در جست و جوی آرمان شهرند، باید توجه داشته باشیم که نفس همراهی با دیگران، برای آن‌ها بسی ارزشمندتر از آرمان‌هایی است که بزرگسالان مطرح می‌کنند.

استنباطی از چند تجربهٔ اجتماعی

بی‌گمان، تاثیر فضای انقلاب و جنگ بر اندیشهٔ کودک و نوجوان ایرانی، قابل انکار نیست و حضور مستقیم کودکان و نوجوانان در صحنه‌های

حماسی و همراهی‌های آن‌ها در انقلاب و جنگ، از شواهد و نمونه‌های بسیاری برخوردار است. اما آیا می‌توان به روشنی، این گونه نتیجه گرفت که همراهی کودکان و نوجوانان در آن مقطع، حاصل تحلیل انتزاعی آن‌ها از آرمان‌ها بوده است و در واقع، به طور مستقل و متأثر از نگاه اتوپیایی، در این پروسه‌ها مشارکت داشته‌اند؟ در این صورت، باید پرسید که چرا در مقطع کنونی، کم‌تر نشانی از این رویکرد می‌بینیم؟ و چرا کودک و نوجوان، مستقل از بزرگ‌ترها، آرمان‌گرایی خود را بروز نمی‌دهد؟ اگر نگرهٔ حکیمی را مفروض قرار دهیم، در آن صورت، این توقع بی‌جا خواهد بود. زیرا کودک و نوجوان، در هر حال می‌کوشد خود را با هنجارهای حاکم بر خانواده و جامعه هماهنگ کند. حال اگر جامعه انقلابی و آرمان‌گرا باشد، کودک و نوجوان متأثر از آن، چنین علائمی از خود بروز می‌دهد و اگر نقطهٔ مقابل آرمان‌گرایی باشد، واکنشی متناسب با آن نشان خواهد داد. در هر حال، از مقدمات بحث حکیمی، نمی‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که آرمان‌گرایی کودک و نوجوان، حاصل مکاشفهٔ درونی کودک و نوجوان است.

حکیمی می‌گوید: «انقلاب اسلامی ایران بسیاری از ارزش‌های کهن اجتماعی را فرو ریخت. انقلاب اسلامی ارزش‌های قلمرو ادبیات را نیز

تغییر داد و ارزش‌های تازه‌ای را بنا نهاد. ادبیات انقلاب ایران، ظهور ادبیات تازه‌ای در تاریخ ادبیات جهان بود. شهادت و ایثار، قهرمانی‌های بزرگ و شگفت، رشادت‌های بی‌نظیر، دلاوری‌های فراموش‌نشده و تلاش برای کسب آزادی و عدالت، زمینهٔ اصلی ادبیات انقلاب بود. تردیدی نیست که ادبیات کودکان و نوجوانان نیز تغییرات اساسی یافت. ادبیات کودکان بعد از انقلاب، در حقیقت زمزمه دل‌انگیز و شکوه‌مند جویبار خون شهیدان شد. داستان‌های کودکان، از رنج و شادی مادران داغ‌دیده و از عظمت روح مردان ایثارگر سخن می‌گفت. ادبیات کودکان بعد از انقلاب، تپش قلب انسان‌های بزرگ بود. انسان‌های بزرگی که مشتاقانه به استقبال مرگ می‌رفتند.» (حصص ۱۴۴ و ۱۴۵)

آن چه حکیمی می‌گوید، بر این قاعدهٔ مورد نظر ریکور^۲ منطبق است که ادبیات هم چون

میانجی، در مقاطع مختلف منعکس‌کنندهٔ شرایط اجتماعی است و ادبیات کودک نیز از این امر برکنار نیست. به تعبیر دیگر، اگر ادبیات را در مثلث مؤلف، متن و مخاطب خلاصه کنیم، هر سه عامل متأثر از شرایط خواهند بود. این هماهنگی موجب می‌شود که اندیشه مؤلف، برای مخاطب قابل فهم و باورپذیر باشد؛ زیرا متن در فضایی شکل می‌گیرد که مؤلف و مخاطب در آن حضور دارند و بدین وسیله، در قبال متن حس کمابیش مشترکی به وجود می‌آید. این نکته بدهی می‌نماید که مخاطب، همواره در یک فضای مشخص با متن مواجه می‌شود و بسته به نوع فضا، از متن حس می‌پذیرد. شاید به همین دلیل است که ارادهٔ مؤلف، در انتقال حس به مخاطب، همواره متکی به متن نیست و چه بسا عوامل فرامتن نقش مهم‌تری در نوع ارتباط مخاطب با متن ایفا کنند. به طور مثال، داستانی که در یک مقطع برای مخاطب خاص

کودک با چه حسی نیاز به آرمان‌ها را پاسخ می‌گوید و آیا اساساً او نیازی به آرمان‌ها پیدا می‌کند؟ دوم آن که اگر آرمان‌گرایی کودک را مفروض بگیریم، زاویهٔ پرداختن او به آرمان‌ها چه ویژگی‌هایی دارد؟



شورانگیز جلوه می‌کند، در مقطع دیگر می‌تواند بسیار کسالت‌آور باشد. بنابراین، شاید نتوان از تجربه‌های تاریخی به یک استنباط قطعی رسید که مخاطب چه واکنش‌هایی در قبال یک متن نشان می‌دهد. اما حتی اگر آن چه را از کتاب یاد شده مطرح کردیم، معیار بگیریم، در آن صورت، رویکرد کودک و نوجوان به آرمان‌ها، تابعی از شرایط اجتماعی خواهد بود و کمتر می‌توان آن را حاصل نگاه ارزشی به آرمان‌ها دانست. این که حکیمی می‌گوید: «ادبیات کودکان بعد از انقلاب، تپش قلب انسان‌های بزرگ بود»، بیش از هر چیز، بر اثرپذیری ادبیات کودک از تحولات اجتماعی صحنه می‌گذارد. بنابراین، نمی‌توان توقع داشت که ادبیات کودک با رویکردی آرمان‌گرایانه، کودک و نوجوان را در شرایطی کاملاً مغایر با آرمان‌ها متحول کند و یا این که او را به مکاشفه‌ای درونی وا دارد. همان طور که حکیمی می‌گوید: «کودک به تدریج به جمع و مقبول شدن در گروه علاقه‌مند می‌شود و تعلق و وابستگی به جمع، به او احساس امنیت تازه می‌دهد.» بنابراین در فضای حماسی و انقلابی، طبیعی است که کودک و نوجوان، مقبولیت و امنیت خود را در پیوستن به فضای موجود ببیند. باورپذیری او به ادبیات کودک نیز تابع همین شرایط خواهد بود. اما از مقدماتی که در بحث حکیمی مطرح می‌شود، به دشواری می‌توان نتیجه گرفت که کودک و نوجوان، در همراهی و همگامی با آرمان‌ها، از رویکرد اتوپایی تبعیت می‌کند و آرمان‌ها را به سبب تعلق خاطر ارزشی و درونی پاس می‌دارد.

کودک و آرمان به منزله یک مفهوم انتزاعی و عقلانی

اگر در تعریف کودک، آن چه را که در کتاب «سخنی درباره ادبیات کودکان و نوجوانان» آمده است، معیار قرار دهیم، در آن صورت، برقرار کردن نسبت منطقی میان نیازها و ویژگی‌های کودک و آرمان‌گرایی به سبک بزرگسالان، دشوار خواهد بود. زیرا گفته می‌شود: «کودک بیشتر با واقعیات و محسوسات رو به روست و هنوز مانند بزرگسالان، در دایره منتزعات نیفتاده است.» (صص ۹۳ و ۹۴) و هم چنین، بر این نکته تاکید می‌شود که «دنیای کودکان و نوجوانان، عین دنیای ما نیست تا روا باشد که نیازهای آن‌ها را با نیازهای خود بسنجیم.» (ص ۹۶) بنابراین، استنتاج نویسنده منطقی به نظر نمی‌رسد، آن جا که می‌گوید: «مطالعه کتاب به کودک می‌آموزد که چگونه به کمک نیروی معنوی و روحانی با پلیدی‌ها بجنگد و بر آن چیره شود.» (ص ۹۶) زیرا این حالت، به معنای آن خواهد بود که کودک با درس‌گیری از تجربه دیگران، به صورتی انتزاعی و عقلانی به درک

آرمان‌ها نائل خواهد شد، در حالی که پیش از این، حکیمی در تعریف کودک، او را فاقد چنین توانی دانسته است. از آن جا که آرمان‌ها مفاهیمی انتزاعی‌اند که در آرزوها و امیدها و هم چنین سرخوردگی‌های انسانی ریشه دارند و به عبارت دیگر، کمتر نشانه‌ای از آن‌ها می‌توان در واقعیت موجود به دست داد، بنابراین، نمی‌توان توقع داشت که کودک با مطالعه سرگذشت آرمان‌خواهی، به این استنتاج عقلانی رهنمون شود که می‌باید مانند آن شخصیت‌ها آرمان خواه باشد. از این منظر، شاید بتوان گفت که روایت‌های واقع‌گرایانه تاریخی، کمتر خواهند توانست کودک را از یک منظر عقلانی، به هم ذات‌پنداری با آرمان‌ها سوق دهد.

کودک و آرمان به منزله یک مفهوم خیالی

اگر برخورد فعال انسان را با موضوعات مورد علاقه‌اش، در سه گروه حسی، خیالی و عقلی (به معنای عقلی استنتاجی) برشمریم، این توافق نسبی در میان روان‌شناسان کودک وجود دارد که رویکرد کودک (حداقل تا سن ۱۲ سالگی)، بیشتر مبتنی بر حس و خیال است و استنتاج عقلی و دریافتن الزام‌های منطقی (به معنای قیاس مبتنی بر مقدمات یقینی) در سنین بالاتر میسر می‌شود. اگر یافته روان‌شناسان را مفروض بگیریم، در آن صورت، حتی اگر بر تسری حس آرمان‌خواهی به کودک اصرار داشته باشیم، چاره‌ای نخواهیم داشت مگر این که آرمان را در دایره حس، به ویژه خیال کودک بگنجانیم.

حکیمی در تحلیل کارکرد داستان‌های تخیلی، به این نکته اشاره می‌کند:

«پس از جنگ جهانی دوم، انتشار داستان‌های تخیلی برای کودکان آغاز شد... نوع مفید این داستان‌ها نیز بسیار زیاد است. نویسندگان در آن‌ها روش تولید مواد غذایی را با استفاده از تکنیک‌های محیرالعقول شرح می‌دهند و نشان می‌دهند که چگونه با به وجود آمدن وسایل جدید، فقر و بیماری سایه شوم خود را از جهان بر می‌دارد و همه مردم در خوشبختی و سعادت زندگی می‌کنند.» (صص ۷۳ و ۷۴)

با این تعبیر حکیمی، آیا می‌توان کودک را از دریچه خیال، با آرمان‌های اخلاقی و انسانی مواجه ساخت؟ در این صورت، روایت‌هایی که این وظیفه را به عهده می‌گیرند، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند؟

هانری برگسون، فیلسوف معاصر، در کتاب دو سرچشمه اخلاق و دین، در مبحث وظیفه افسانه‌پردازی و ادبیات می‌گوید:

«یکی از قوای کاملاً مشخص و معلوم روح اندیشه گرا، قوه خلق شخصیت‌هایی است که

قصه‌شان را برای خود حکایت می‌کنیم... برخی از کودکان، به طور روزمره با شخصیتی تخیلی سر و کار دارند و نام آن‌ها را بر زبان می‌آورند و تأثرات و احساسات‌شان را درباره هر یک از حوادث روز برای شما بازگو می‌نمایند. همین قوه را اشخاصی هم دارند که بدون خلق موجودات فرضی، همان‌طور که به واقعیت‌ها توجه می‌کنند، به فرض‌های خیال‌واره نیز توجه می‌نمایند. چه چیزی شگفت‌انگیزتر که می‌بینیم تماشاچیان در تأثر گریه می‌کنند...»^۸

شاید بتوان از نظریه برگسون، این دستمایه را استخراج کرد که تقویت حس آرمان‌خواهی، در چارچوب ادبیات کودک، می‌باید نسبت مستقیم با قوه خیال داشته باشد که در چارچوب آن، بتوان به راحتی شخصیت‌پردازی کرد. در این صورت، شاید بزرگ‌ترین مشکل پیش رو این باشد که تا چه اندازه می‌توان به شخصیت‌های تاریخی روی آورد؟ زیرا آن چه بدیهی است، روایت‌های تاریخی، پهلوی به پهلوی واقعیت می‌زنند و به طور طبیعی، مانع از خیال‌پردازی نویسنده و مخاطب می‌شوند. در عین حال، شاید بتوان به تبعیت از سبک مولانا در مثنوی، هم‌چون داستان موسی و شبان، با بهره‌گیری از نمادهای تاریخی، فضاهایی خیالی خلق کنیم؛ به گونه‌ای که در چارچوب متنی کاملاً خیال‌انگیز، کودک را با شخصیت‌های آرمان‌خواه و آرمانی پیوند دهیم. در این راستا، آن چه محتاج پژوهش است، تعریف شخصیت‌های قدسی در روایت‌های خیالی است و این که تضاد قدسیت و خیال را چگونه باید در ادبیات کودک حل کرد؟ اما در هر صورت، شاید نتوان انتظار داشت که آرمان‌گرایی به سبک بزرگسالان، مورد توجه کودک و نوجوان قرار گیرد؛ چیزی که نفی و اثبات آن، نیازمند چالش‌های نظری بیشتری است.

پی‌نوشت:

۱. رک: فرهنگ فارسی دکتر معین
۲. رک: Oxford Advanced ۱۹۹۹
۳. جمهوری، کتاب چهارم، ترجمه فواد روحانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۸۱
۴. جمهوری، کتاب سوم
۵. رک: علل گرایش به مادگرایی، مبحث نارسایی مفاهیم دینی کلیسا
۶. ادبیات داستانی. رمان و واقعیت اجتماعی، میشل زرافا، ترجمه نسرین پروینی، کتاب فروشی فروغی، چاپ اول ۱۳۶۸
۷. زندگی در دنیای متن، مبحث پدیدارشناسی و نظریه ادبی، ترجمه بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۸
۸. دو سرچشمه اخلاق و دین